

گفت و گو با مهدی غبرایی مترجم رمان خانه برآب

حالا دیگر

نوبت درخشش ایران است



House Of Sand And Fug جهان ادبیات

به بهانه درخشش فیلم خانه ای از شن و مه و نامزدی بازیگر ایرانی آن در آکادمی اسکار

تورث خبیکی، به من می گوید شتر، چون ایرانیم و بهتر از چینی ها و پانامایی ها، و حتی تران، این ویتنامی انیم و جیبی، آفتاب داغ اوت را تحمل می کنم. تران تر و فرز و یکریز کار می کند، اما همین که تورث زیاله کش نارنجی بزرگراه را جلو رفتگر ها نگه می دارد، تران با لیوان یک بار مصرفش همراه بقیه می دود طرف آب...



Andre Dubus

سال گذشته وقتی خبر انتشار کتاب خانه بر آب را شنیدم و دوستی درباره ی ترجمه ی خوب آن صحبت کرد فکر کردم ترجمه یعنی چه؟ مگر کتاب را یک ایرانی نوشته؟ اما فرصت نشد که بیشتر به این موضوع فکر کنم. تا اینکه فیلمی که بر آن اساس ساخته شده بود در اسکار مطرح شد و بازیگرانش نامزد جایزه فیلم را از روی شرمندگی ندیدم. می خواستم خودم را تنبیه کنم؛ چرا باید منتظر معروف شدن کتاب به خاطر ساخته شدن فیلم و مطرح شدن در آکادمی اسکار می شدم؟

با شنیدن موضوع این رمان، آدم خیال می کند که نویسنده اش باید یک ایرانی باشد، اما نیست، چرا سرگذشت یک مهاجر ایرانی را یک نویسنده ی آمریکایی نوشته؟ پرسش جالبی ست. خوب، فکر می کنم به این دلیل است که اساساً ذائقه ایرانی با داستان کوتاه، هماهنگی بیشتری دارد تا رمان. به همین دلیل است که در این زمینه موفق ترند و به همین سبب ایرانی ها هنوز نتوانسته اند رمانی بنویسند که در قد و قواره جهانی مطرح شود. در ضمن نویسنده های ایرانی مقیم خارج هنوز در آن فرهنگ، جا نیفتاده اند، دلایل بیشتر را جامعه شناسان باید بیان و بررسی کنند.



اما برخی او را دوپوس یا دوپاس می خوانند. از قرار معلوم در مصاحبه هایی که از او خوانده ام با دختری ایرانی آشنا بوده که حتی از او خواستگاری هم کرده و خانواده ایرانی مخالفت کرده اند. چند سال هم با ایرانی های مقیم سن فرانسیسکو مراد داشته و با فرهنگ ایرانی آشنایی دارد. البته خطاهای کوچکی در کتاب وجود داشت که من آن ها را رفع کردم مثلاً معمولاً نزد ما رسم نیست که پرنج را با آبگوشت صرف کنیم (گرچه در برخی نواحی شمال، این رسم وجود دارد) یا بعضی تلفظ ها را اشتباه به کار گرفته و در مورد برخی مکان ها اشتباه کرده است مثلاً اینکه تبریز در غرب ایران قرار دارد. اما نویسنده در کل با آداب ایرانی آشنا بوده است و با دیده تحسین هم به آن نگریسته، البته حالا درباره علت علاقه ام به این کتاب توضیح می دهم که می توانست پاسخ سوال شما باشد که نرسیدید.

خواننده ایرانی از کجا بفهمد که این کتاب، همان خانه شن و مه است که فیلم اش هم ساخته شده و نامزد جایزه اسکار هم بود؟ من در مقدمه کتاب توضیح داده ام؛ چون رویاهای سه قهرمان اصلی کتاب نقش بر آب می شود این عنوان را ترجیح داده ام و احساس کردم این نام، بیشتر بیان کننده محتوای رمان است. اما به هر حال بهتر بود اسم اصلی را در یک پرانتز، روی جلد می گذاشتیم. البته من پیشنهاد کردم که ناشر نواری روی جلد کتاب بگذارد و به این موضوع اشاره کند یا در چاپ بعدی عنوان اصلی را در پرانتز جا دهد، حالا نمی دانم عملی شود یا نه!



نویسنده های آمریکایی اغلب جوان هستند و زیر چهل سال سن دارند.
من معتقدم دور بعدی در دنیای انگلیسی زبان متعلق به هندی هاست. چه هندی تبارها و چه هندی های انگلیسی می شود مثال هم بزنید؟

بله. سنتی را که توضیح دادم؛ به خصوص با نایبیل شروع شد. من هم از این گروه آثاری را ترجمه کرده ام. تعدادشان بسیار زیاد است. از جمله؛ روت پرور جاپوآلا که ده - دوازده تارمان در کارنامه خود دارد. این خانم نویسنده و سناریست همراه با اسماعیل مرچنت و جیمز آیوری گروه سه نفری را تشکیل داده اند که به اقتباس از کارهای ادبی در سینما می پردازند مثلاً اتفاقی با چشم انداز از فورستر، بال های قمری از هنری جیمز. من از او گرما و غبار را ترجمه کرده ام که برنده جایزه بوکرنیز شده است.

خانم آیتا دسای هم در هند به دنیا آمده و همانجا زندگی می کرده که الان مقیم هند و انگلیس و آمریکا است. او هم به همین تعداد، رمان دارد. من از او کتاب Fastling, Fisting را ترجمه کرده ام. (عنوان فارسی آن را با توجه به موضوع مانده و بلانده گاشتم.)

اینها جان تازه ای در ادبیات دنیای انگلیسی زبان میدهند.

آقای غبرایی به نظر نمی رسد که هندی ها با هم قرار گذاشته باشند که رمان های خوبی بنویسند و فرهنگ خود را گسترش دهند. پس دلیل اش چیست؟ آیا موفقیت واگیر دارد؟

هندی ها برعکس ما تحت استعمار هند بودند. و در نتیجه (گذشته از همه مفاسد استعمار) این موضوع منجر شد به پراکندن زبان انگلیسی در بخش عمده ای از این شبه قاره و در قشر وسیعی از روشنفکران هند.

تسلط آنها به زبان انگلیسی، مهارت شان در نوشتن و مهاجرت به کشورهای انگلیسی زبان سبب رشد استعدادهایشان شد. طی این ۵۰ - ۶۰ سال که از استقلال هند

می گذرد د و نسل به بار آمده اند که همه شان صاحب نام شده اند و بیشترشان برنده جوایز ادبی نیز بوده اند.

اساساً فکر می کنم دور رمان به دست آسیایی ها و تا حدی آفریقایی ها می افتد. به این دلیل سکه که غربی ها خیلی از حرف هایشان را مطرح کرده اند و حالا سرگرم حل مسائل تازه تر خود هستند.

حالا کشورهای آسیایی و آفریقایی وضعیتی شبیه غرب در دوران پس از جنگ اول و دوم جهانی دارند. آن هول و تکان بزرگ به وسیله ای بدل شد برای فرو ریختن ارزش های گذشته و به وجود آمدن ارزش های جدید که در نتیجه کارهای خوبی در ادبیات پدیدار شد.

جنگ استقلال و مصائبی که در هند به وجود آمد، مسائل سیاسی - اجتماعی ما ایرانی ها از قبیل کودتای سال ۳۲، جنگ با عراق، درگیری های افغانستان، عراق و هند و پاکستان و ... حتماً بازتاب این ناپسامانی ها را در هنر و ادبیات شاهد خواهیم بود.

تکانه های اجتماعی ما نیز در ادبیات بروز خواهد کرد و به نظر من ما باید چشم انتظار دوره جلوه گری ادبیات مان در جهان باشیم. ما هم بالاخره حرف های زیادی برای گفتن داریم.

به نظر من این جمله شما خیلی هیجان انگیز بود و تنها کار من می تواند این باشد که آن را تیراژ این گفت و گو کنم. برگردیم به همان رمان خانه ی شن و مه. می شود خلاصه ای از آن را برای خوانندگان ما تعریف کنید؟

سرهنکی که عضو نیروی هوایی ایران بوده است، بعد از انقلاب احساس خطر می کند. زن و بچه را برمی دارد و به طریقی می گریزد و به آمریکا می رود. طبق معمول در آمریکا، تخصص او را به کار نمی گیرند. سرهنک مجبور می شود به کارهای بی ارزشی از قبیل تمیز کردن بزرگ راه ها، فروشنده گی، رفتگری تن دردهند و این با زندگی قبلی اش کاملاً در تضاد است.

به خصوص همسر او که زنی سنتی است و پایبند ارزش های زندگی گذشته خودش و مایل است همان چیزها

را با همان حشمت و جاه و جلال داشته باشد. به این ترتیب پولی که سرهنک با خود برده بود رو به تمام شدن می گذارد. یکی از راه هایی که به ذهن اش می رسد این است که خانه بخرد و بفروشد و سود کند و بتواند با آبروداری زندگی خود را بگذراند اما مشکل این است که سرهنک امیرمسعود بهرانی خانه ای را به ثلث قیمت می خرد با ادعای صاحبخانه قبلی مواجه می شود؛ خانه فروخته شده، اشتباهاً مصادره شده بود و آن زن (کتی نیکولو) می خواست آن را پس بگیرد. یکی از مأموران پلیس (لستر) که برای مصادره خانه مأمور شده بود عاشق صاحبخانه قبلی می شود و فاجعه از همین جا شکل می گیرد.

آیا این موضوع، سرگذشت سرهنک بهرانی و رمان آندره دیوی می تواند به عنوان نمونه ای قابل اعتنا از سرنوشت مهاجران ایرانی بعد از انقلاب مورد بررسی قرار گیرد؟

بله. به هر حال سرنوشت بخشی از مهاجران کم و بیش همین بوده است. من در دو سفری که به اروپا داشته ام، شاهد بودم که خیلی از دوستانی که اینجا، در کشور خودشان، کسی بوده اند و کیا بیایی داشته اند، در آنجا ناچار به شغل های سطح پایین تن داده اند، حداقل با سرنوشت برخی از ایرانی های مهاجر رابطه بسیار نزدیکی دارد.

نویسنده رمان - آندره دیوی - در ایران شناخته شده بوده است؟

خیر. حتی در آمریکا هم او را نمی شناختند. این رمان چهارمین کتاب او بود که با تیراژ ۲۰ هزار به بازار آمده بود اما بعد از ساخته شدن فیلم تیراژ میلیونی پیدا کرد. (قیاس کنید با تیراژ کتاب در اینجا!)

فروش کتاب در ایران چگونه بود؟

تا جایی که می دانم هنوز به چاپ دوم نرسیده.

چاپ اول آن چه تیراژی داشت؟

۲۲۰۰ تا.

جنیفر کانلی پیش از این به خاطر بازی در فیلم ذهن زیبا، برنده ی جایزه ی نقش اول اسکار شده بود. او در فیلم خانه ای از شن و مه نقش کتی نیکولو را بازی می کند.

Vadim Perelman

شهره آغداشلو بازیگر نقش نادای (همسر سرهنک بهرانی) نامزد دریافت جایزه ی اسکار نقش دوم شد



Ben Kingsley

حتماً نویسنده آن در افغانستان زندگی نمی کند که توانسته چنین نگاه مهربانی داشته باشد! بله، خالد حسینی نویسنده بادبادک باز (که اولین کتابش هم هست) مهاجر است و در آمریکا زندگی می کند. بعد از کودتا در افغانستان و اخراج ظاهر شاه او همراه پدرش از افغانستان به آمریکا رفت.

آقای خیرا بی ای می توانم جسارتاً از شما بپرسم که با ترجمه کتاب (یعنی بیشتر رمان) چقدر سود مالی عایدتان می شود؟ البته لابد این پرسش خوبی نیست.

نه، اتفاقاً خیلی هم پرسش خوبی است. می دانید کار ترجمه ی ادبی یکی از کم درآمدترین کارهایی است که در این کشور وجود دارد. با توجه به اینکه تیراژ کتاب روزبه روز پایین تر می آید و سهم ناچیزی به نویسنده و مترجم تعلق می گیرد، این رقم واقعاً اسف انگیز و حیرت آور است.

اگر بخواهم رقم درستی پیدا کنم، به طور متوسط حاصل کار ماهانه بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان در نوسان است. این رقمی است که یک کارگر بدون تخصص خیلی راحت به دست می آورد.

تازه، این پول ماهانه به آدم نمی رسد بلکه موقوف به ماه های آینده و گذشتن از هفت خوان آماده شدن ترجمه و بازخوانی و چاپ کتاب و انتظار مجوز در ارشاد و توزیع و پخش و... می شود. چه کاری می توان کرد غیر از تأسف؟

روزی چند ساعت کار می کنید؟ به طور میانگین روزی ۷-۸ ساعت کار می کنم و امکان پرداختن به کار دیگر را هم ندارم. ضمن اینکه از مسائل معمولی زندگی از قبیل خرید و گردش و تفریح و... هم می زرم تا فقط به کار پردازم.

اما تنها حسن کارم این است که با شیفتگی کار می کنم. رمان برایم یک جور ارضای روحی است. ترجمه کارهای دیگر از قبیل فیلمنامه کمتر این لذت را در بر دارد.

کتاب هایی هستند که دوست داشته باشید ترجمه کنید و فرصت نمی کنید؟ بله، فراوان. مهم ترین شان رمان های ویرجینیا ولف، نمایشنامه های شکسپیر و... همچنین سرگذشت لیوولمان که خیلی به او علاقه دارم، اما هنوز فرصت...

فرمودید لیوولمان؟ چرا این را زودتر نگفته بودید؟... خودتان می دانید که سرگذشت هر کسی یک داستان است و خیلی به پروین مربوط می شود. سرگذشت لیوولمان که جای خود دارد. بازی او یکی از شاعرانه ترین شعرهایی است که در زندگی خواننده ام.

نمی شود آن را برای ما ترجمه کنید؟ راستش به قول معروف هر جا پول بهتری بدهند ما همان جا کار می کنیم. البته شوخی می کنم. به هر حال پروین که جای خود دارد.

پس قبول کردید؟ بله. اما اجازه بدهید موقوف کنیم به بعد از فراغتی.

چرا از فراق صحبت می کنید؟ من می خواستم همین جا به خوانندگان نوید انتشارش را بدهیم...

گویا کارگردان فیلم هم مهاجر است؟ بله. وادیم پرلمن از مهاجران روسی است. وادیم یک اسم کاملاً روسی است، ولی گمانم پرلمن یک اسم الکی باشد که احتمالاً به خاطر تغییر دادن نام روسی، به وجود آمده.

او می گوید من با نویسنده کتاب مفصلاً صحبت کردم و قانع اش کردم که سرنوشت من هم شبیه قهرمان قصه اوست و از عهده بیان آن برمی آیم.

پرلمن طبق گفته خودش با مصائب مهاجرت دست به گریبان بوده است؛ تن دادن به کارهای سخت، درد غربت، بی پولی و... به همین دلیل هم از عهده بیان آن برآمده است، فضای فیلم به رمان وفادار است.

شما فیلم را دیده اید؟ به نظرتان در قیاس با کتاب چقدر ارزشمند است؟ شما کدام را ترجیح می دهید؟

به هر حال به نظر من گذشته از شاهکارهای سینما از جمله کارهای بونول، در بیشتر موارد کتابی که از آن اقتباس شده، از فیلم سرگردنی بالاتر است.

البته فیلم را در ۲ ساعت می شود دید، اما برای یک کتاب باید روزها وقت گذاشت و حوصله صرف کرد، بنابراین خیلی ها فیلم را بر کتاب ترجیح می دهند.

حضور یک ایرانی در نقش نادی همسر سرهنگ چگونه بود؟ آیا با بقیه بازیگران، که خارجی بودند، هماهنگی داشت؟

بله، بازی درخشانی بود. خود فیلم هم پیش از این نمی طلبید چرا که این نقش، نقش دوم یا مکمل بود.

البته اخیراً ذائقه اسکار هم با ذائقه ما از زمین تا آسمان تفاوت دارد. مثلاً آنها فیلمی مثل آریاب حلقه ها را غرق جایزه می کنند که من اصلاً حاضر نیستم دقیقه ای را صرف دیدن آن کنم.

بنابراین ما داوری خودمان را داریم و آنها هم داوری خودشان را.

شاید اگر کس دیگری به جای او بود نمی توانست با این روح و جان در این نقش بازی کند.

این روزها مشغول ترجمه چه کتابی هستید؟ حتماً می دانید که ترجمه ی رمن ساعتها از مایکل کانتینگهام یک ماهی است روانه ی بازار شده و خوشبختانه ظرف همین مدت کوتاه ناشر در صدد چاپ دوم آن است.

و باز می دانید که نیکول کیدمن بابت بازی در فیلمی که از روی این کتاب تهیه شده جایزه ی اسکار ۲۰۰۳ را گرفته است.

اما ترجمه کتابی به نام بادبادک باز را تمام کرده ام که تاریخ ۲۵ - ۲۰ ساله اخیر افغانستان را ضمن روایت یک داستان، بررسی می کند.

نویسنده می گوید افغانستان فقط کشور جنگ و جدال و بی رحمی و خشونت نیست.

بلکه کشور برادری و دوستی و مهربانی هم هست. فقر و فلاکت و مصیبت در حاشیه وجود دارد و خیلی برجسته نیست.

نگاه انسانی نویسنده است که بر همه چیز سایه

من در دو سفری که به اروپا داشته ام، شاهد بودم که خیلی از دوستانی که اینجا، در کشور خودشان، کسی بوده اند و کیا بیایی داشته اند، در آنجا ناچار به شغل های سطح پایین تن داده اند



تکانه های اجتماعی ما نیز در ادبیات بروز خواهد کرد و به نظر من ما باید چشم انتظار دوره چلوه گری ادبیات مان در جهان باشیم. ما هم بالاخره حرف های زیادی برای گفتن داریم.

